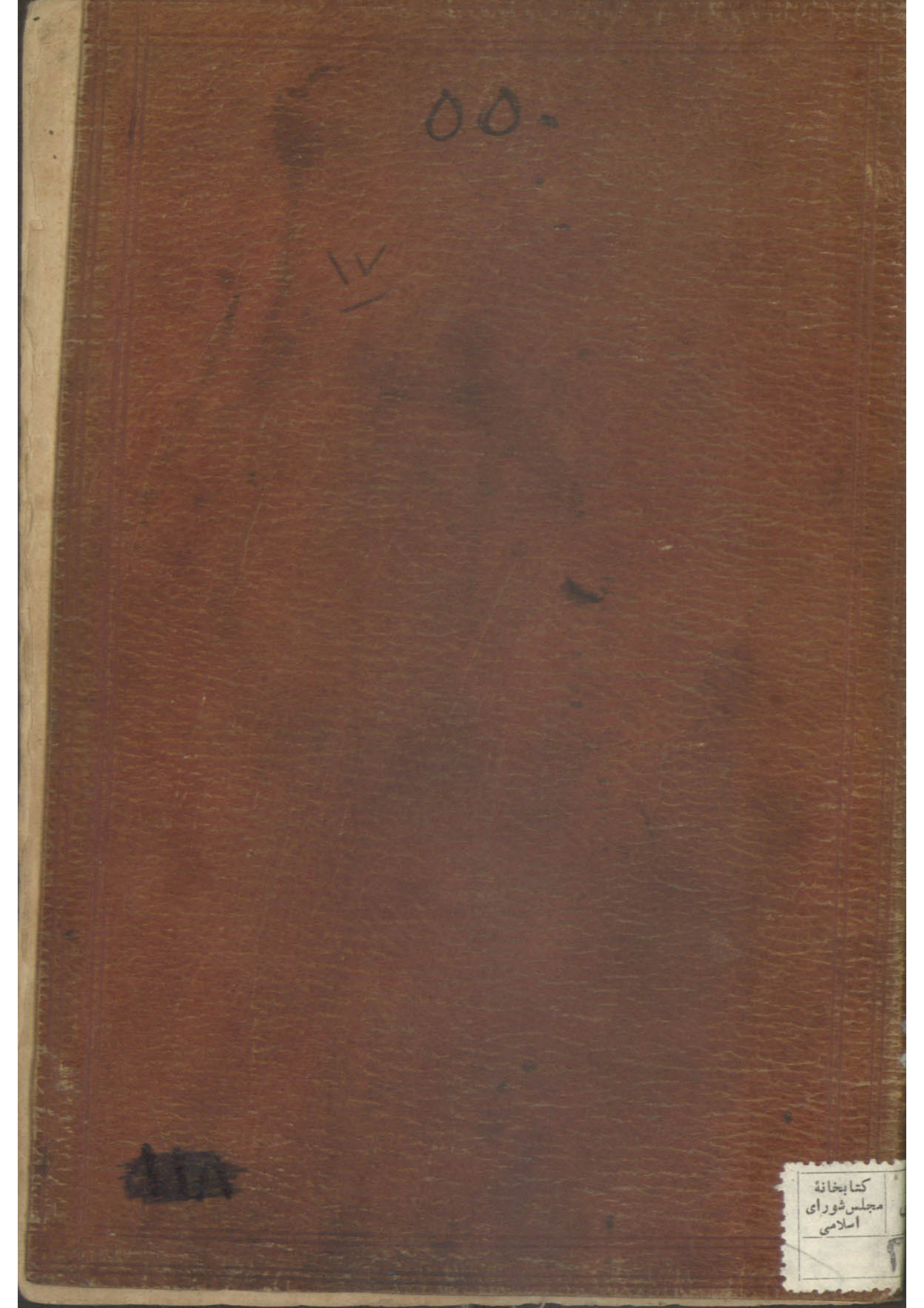
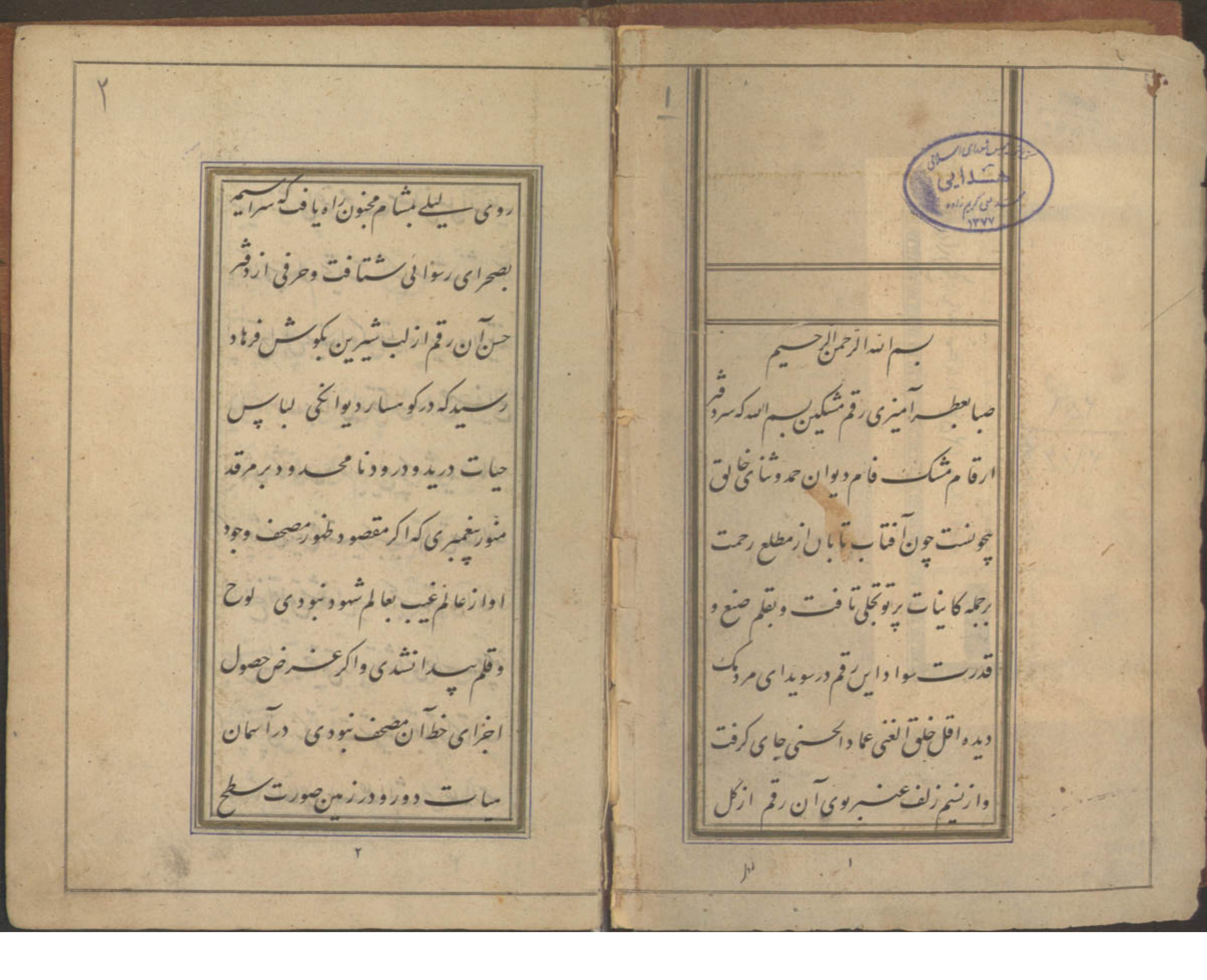

۵۵۰
۱۷
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب آداب المشق
مؤلف میر عماد
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۱۰۶۴
شمارهٔ اختصاصی (۲۵۶) ازکتب اهدائی: کریم زاده
۲۵۶
۲۱۰۶۴
۵۵۰





بسم الله الرحمن الرحیم

صبا بعطر آمیزی رقم مشکین بسم الله که سر دفتر
ارقام مشک فام دیوان حمد و ثنای خالق
بیچونست چون آفتاب تابان از مطلع رحمت
بر جمله کاینات پرتو تجلی تافت و بقلم صنع و
قدرت سواد این رقم در سویدای مردمک
دیده اقل خلق الله الغنی عماد الحسنی جای گرفت
و از نسیم زلف عنبر بوی آن رقم از گل

روی لیلی بمشام مجنون راه یافت که سراسیمه
بصحرای رسوائی شتافت و حرفی از دفتر
حسن آن رقم از لب شیرین بگوش فرهاد
رسید که در کوهسار دیوانگی لباس
حیات درید و درود نامحدود بر مرقد
منور پیغمبری که اگر مقصود ظهور مصحف وجود
او از عالم غیب بعالم شهود نبودی لوح
و قلم پیدا نشدی و اگر غرض حصول
اجزای خط آن مصحف نبودی در آسمان
مینا ثابت دور و در زمین صورت سطح

هویدا نشدی اعنی محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله وسلم و تحیات زاکیات نثار روح
پرفتوح اهل بیت او که نقطه دایره ولایتند
باد اما بعد بر رای مدققان جهان صنایع
و موی شکافان عالم بدایع پوشیده نماند
که روزی این فقیر بحسب اتفاق بمطالعه
خط نسخ تعلیق مشغول بود و بجستجوی انوار
جمال شاهد حقیقی راه تماشای خطی می‌نمود
که چند پتی از کتابت شریف قبلة الکتاب
مولانا سلطان علی المشهدی علیه الرحمه

در نظر آمد و در نظر از هر چه گوئی خوبتر
آمد الفاتش چون قامت شمشاد قدان
آرام جان و چشمهای صادش چون چشم دلبران
فتان دال و لامش چون زلفین محبوبان دلاویز
و دایره‌های نون چون ابروان خوبان فتنه انگیز
هر نقطه آن چون مردم دیده سیه چشمان
و هر مد آن چون آب حیات در ظلمات مداد
روان چون دل اطلاع بر وجود آن آب حیات
پیدا کرد و لذت آن در مذاقش جا کرد تشنگی
را بر خود غالب دید و صدای العطش العطش او در

حجره سینه بپچید چو آرد آب بر لب تشنه

جانی بسوزد گر نه ترسا زد زبانی القصه

بکمال میل تحصیل خط از نهاد این خاکپا سر

زد و اسباب تحصیل هر فن دیگر بهم برزد

مدتی در خدمت بعضی از عزیزان که درین فن

بجائی رسیده بودند و یا از لب مبارک

ارباب این صنعت حکایتی شنیده بودند

بنده وار سر کرد و آنچه توانست بدست آورد

بیت تمتع ز هر گوشه یافتم ز هر خرمنی

خوشه یافتم اکنون میخواهد که آنچه بیمن

مجر

صحبت عزیزان فراهم آورده و بکثرت

کتابت و مشق تجربه کرده سمت التیام

و صورت انتظام یابد شاید که مبتدی را

شاد کند و آن مبتدی این خاکپا را بدعای

خیر یاد کند بنابرین در آن باب اتفاق

شش فصل افتاد و آن را آداب المشق نام

نهاد **فصل اول** در بیان آنکه کاتب را از صفات

ذمیمه احتراز می باید کرد زیرا که صفات

ذمیمه در نفس علامت بی اعتدالیست و حاشا

که از نفس بی اعتدال کاری آید که در و

اعتدال باشد مصرع از کوزه همان برون تراود که در وست
پس کاتب باید که از صفات ذمیمه بکلی منحرف
گردد و کسب صفات حمیده کند تا آثار انوار این
صفات مبارک از چهره شاهد خطش سر زند
و مرغوب طبع ارباب هوش افتد فصل دوم در
بیان اجزای خط بدانکه اجزای خط بر دو قسمت
تحصیلی و غیر تحصیلی تحصیلی آنست که کاتب را
بممارست و مداومت حاصل می باید کرد و بچشم
ساختن و غیر تحصیلی آنکه چون تحصیلی حاصل شود
آن نیز حاصل شود و آن دوازده جزو است

اول ترکیب دوم کرسی سیم نسبت چهارم ضعف
پنجم قوت ششم سطح هفتم دور هشتم صعود مجازی
نهم نزول مجازی دهم اصول یازدهم صفا
دوازدهم شان اما ترکیب و آن دو قسمت جزوی
و کلی جزوی نیز بر دو قسمت قسم اول آنست
که اجزا حرف مفرد را چنان ترکیب کنند که
با اعتدال اصول در آید چون حرف قاف و غیره
که مرکبند از ضعف و قوت و سطح و دور و باستن
و مانند اینها و قسم دوم آنست که چند حرف مفرد را
مرکب ساخته کلمه سازند بنوعی که واضع وضع کرده

چون لفظ قلم که مرکبست از قاف ولام ومیم
وکلی آنست که چند حرف مفرد یا مرکب
ویا مفرد ومرکب را ترکیب کرده سطری بسازند
بنهجی که مرغوب طبع سلیم باشد چون عبارت
این حدیث که الخط نصف العلم که مرکبست از حروف
مفرد ومرکب واگر سطر بقدر مصرعی بوده باشد
در وی یک مد تمام ویا دو نیم مد ویا سه دودانگه
مد ویا دو دانگه مد ویک نیم مد ویا یک دو دانگه
مد ویک چهار دانگه مد قرار باید داد واولی آنست
که مد در اول وآخر مصرع نباشد واگر در آخر

مصرع بربالای حرفی واقع شود بد نیست ومصرعی
چون در زیر مصرعی نویسند باید که مدات برابر
یکدیگر نباشند مگر آنکه چلیپا نویسند که آنجا برابر
هم نوشتن مستحسنست اما کرسی وآن آنست که
چندبیات که در مصرعی واقع باشد که آنها را
بقدر مشابهتی باهم باشد برابر هم نویسند چون
دایره نون و بی وشین درین مصرع مصراع
من دوستدار روی خوش وموی دلکشم ودال
وواو وری دوستدار وروی ومد دوستدار
وشین خوش گاهی که مدید باشند ودر صعود ونزول

حقیقی نیز همین مرعی باید داشت و اگر مجموع ابیات
مشابه یکدیگر که در مصرعی واقع شود برابر هم
نتوان نوشت تا توهم آنکه در ترکیب قصوری پیدا
شود آنچه میسر گردد همچنانکه واو خوش و واو
عطف هم در آن مصرع که اگر این هر دو را با
دال و واو دو دستدار کرسی سازند ترکیب یار یک
میشود دو دست و پا دراز و این معیوبست والبته
این هر دو را بالاتر میباید نوشت بهر حال ابیاتی را
که مشابه موجود باشد بی قرینه ننویسند و در آن
مصرع واو خوش و واو عطف قرینه یکدیگر میتوانند

بود و ترتیب در کرسی نگاه دارند مگر آنکه در ترکیب
قصوری پدید آید و در هر خط که کرسی بدین
طریق بفعل نیامده باشد مرغوب نخواهد بود
چنانکه دو ابروی آدمی یا دو چشم که اگر برابر
هم واقع نباشند دلکش نخواهد بود و اگر در آخر
مصرع یا سطری از کرسی تجاوز کرده حرفی را بالاتر
نویسند مجوز است بلکه مستحسن **اما نسبت** و آن آنست
که هر حرف را چنان نویسند که نسبت بقلم کوچک
و بزرگ نباشد و چون این صفت در خط بفعل آید
هر دو ابیات که مثل یکدیگر باشد کمال مشابهت

خواهند داشت و اگر خلاف این باشد مطبوع
نخواهد بود همچنانکه دو ابروی آدمی یا دو چشم
او که اگر یکی بزرگتر از دیگری بود هیچکس را
بدیدن آن میل نشود اما ضعف و کمال آن آنست
که در نهایت دوایر بثقل می آید و مراتب آن
با کمال قوت بسیار است و حفظ می باید کرد اما قوت
و کمال آن آنست که در نهایت مدات بثقل
می آید و مراتب آن با کمال ضعف بسیار است
و ضبط آن می باید کرد اما سطح و آن آنست
که چون ناظر نظر کند حالت خشکی دریابد چون

اوایل مدات و غیر آن اما دور و آن آنست که
چون بنظر در آید طبیعت حالت رطوبت در
یابد چون نهایت مدات و مثل آن و اعتدال
سطح و دور را از خط استاد نقل باید کرد
اما صعود مجازی و آن آنست که قلم از زیر بالا حرکت
کند اما حرکت او مستقیم نباشد چون نهایت
دوایر که آنرا شمره نیز گویند و مراتب آن بسیار است
و بطریق موضوع ضبط باید کرد اما نزول مجازی
و آن آنست که قلم از بالا بزیر حرکت کند اما حرکت او
مستقیم نباشد چون اوایل مد و مراتب این نیز

بسیار راست و ممارست باید کرد اما اصول و آن
کیفیتیست که از اعتدال ترکیب اجزای تسعه که
مذکور شد حاصل میشود و در هر خط که این صفت
اندکی باشد آن خط نفیس می باشد و اگر از جواهر
عزیزتر دارند میسزد و چون کمال این صفت در
خطی جلوه گر شود اگر از جان دوستتر دارند
بجای خود است و مخفی نماند که اجزای تسعه در خط
بمنزله جسمست و اصول بمنزله جان مصراع
ذوق این باده ندانی بخدا تا نچشی اما صفا
و آن حالتیست که طبع را مسرور و مروح می سازد

و چشم را نورانی میکند و بی تصفیه قلب تحصیل
آن نتوانکرد چنانکه مولانا فرموده اند
که صفای خط از صفای دلست و این صفت را
در خط دخل تمام هست چنانکه روی آدمی که
هرچند موزون باشد و صفا نداشته باشد مرغوب
نخواهد بود و پوشیده نماند که چون اصول و صفا
شان پیوندد بعضی آنرا مزه گویند و بعضی اثر
نیز گویند اما شان و آن حالتیست که چون در خط موجود
میتوانکرد و چون زبدة المتقدمین جمال الدین
یاقوت علیه الرحمه این هیچ را اجزای خط شمرده

ذکر کرده شد و چون قبلة الکتاب مولانا سلطان علی
میفرمایند که در خط نسخ تعلیق ارپال نیست اگرچه
اعتقاد ارباب قلم این زمان آنست که ارسال
درین خط نیز موجود است اما نفرموده مولانا متوجه
ذکر آن نشد که ترک ادب مینمود **فصل سیم**
در تعریف مشق و آداب آن بدانکه مشق بر سه
قسمت نظری و قلمی و خیالی اما مشق نظری و
آن مطالعه کردن خط استاد است و فایده
او آنست که کاتب را بکیفیات روحانی
خط آشنا کند و نقل فاسد از کتابت کاتب

زایل کند و سرعت کتابت از ان بحصول پیوندد
و اولی آنست که مبتدی را گچند این مشق بفرمایند
تا طبع او بلذات روحانی خط متعلق شود
بعد از آن مشق قلمی فرمایند و در ایام مشق
قلمی هم این مشق می باید کرد اما مشق قلمی
و آن نقل کردنست از خط استاد بدانکه مبتدی را
ناچار است ازانکه اول مفرداتی کبیر از خط استاد
بدست آورد و نقل کند و بر هیات هر حرف
بوضع واضع واقف شود و اگر نقل میسر نشود
فایده علمی در مفردات کبیر کافیست بهر حال بعد از

آن از مرکبات مختصری پیدا کند که کمتر از ضد
نیت نباشد و اول در و مشاهده اجزای
مفرده کانه بکند و استمداد همت از ارواح پاک
ارباب این فن نماید و قلم را نوعی که درین رساله
قرار یافته تراشد و مداد بنهجی که ذکر رفته و کاغذ
بطریق مشروط بدست آورد و نقل کند و کمال
تأمل چنانچه مولانا فرموده شعر حرف حرف نکو تأمل
کن تا نه که چون نگری تغافل کن و باید که بخطی که
روش آن مخالف روش منقول عنه باشد نظر
نکند که مضرت عظیم دارد و هیچ نغیر از مشق

قلمی مشق ذکر نکند تا خط او آشنای منقول عنه شود
و دیگر هیآت که در منقول عنه نباشد از قوت
آن مشق بهمان روش بذهن درآید و این بکمبار
یکسال نتواند بود و بعد از آن هر روز یکنوبت
از آن آنچه تواند نقل کند و متوجه مشق خیالی شود
و کسانی که قابل باشند باندک فرصتی ترقی شود و طاهر
و ممتاز گردد و هر روز پیش از پنجاه بیت کتابت
نتوان کرد که رتبه آن عالی باشد مگر پیش از آن
چند روز مشق قلمی کرده باشد و متوجه مشق
خیالی نموده باشد با وجود این پیش از یکروز

یا دو روز نتوان نوشت والبته بی مغز شود
واگر کسی بیشتر خوب بنویسد مؤید بنفس قدسی
خواهد بود اما فواید مشق قلمی بسیارست وبی این
مشق خوش نوشتن محالست واگر قلم منقول عنه
صلاحیت آن داشته باشد که مرکز دیگر قلمها شود
خوبست والا مرکزی قرار باید داد
مخفی نماند که اگر منقول عنه کمتر از صد بیت باشد
مشق طرفین کتابت برتبه نشود اما مشق خیالی
وآن آنست که کاتب کتابت کند نه بطریق نقل
بلکه رجوع بقوت طبع خویش کند و هر ترکیب که

واقع شود بنویسد و فایده این مشق آنست که
کاتب را صاحب تصرف کند و انتقال او از خیالی
بسیار بر مشق قلمی غالب شود کتابت بی مغز شود
واگر کسی بمشق قلمی عادت کند و از مشق خیالی
گریزان باشد بی تصرف شود و او چون خواهنده
باشد که تصنیف دیگران فرا گیرد و خود تصنیف
نتواند کرد و در مشق قلمی تصرف کردن مجوز نیست
و پوشیده نماند که در تهیهٔ اسباب مشق کمال سعی
باید کرد والا فایده ندهد چنانکه افضل الکتاب مولانا
میر علی فرماید شعر چند در وادی خط صرف کنی نقد حیات

پس بشنو از من سخنی و بنشین فارغبال
نسخ چیز سست که تا جمع نگردد باهم
هست خطاط بشد تیغ دخر دام محال
دقت طبع و قوفی ز خط و قوت دست
طاقت محنت و اسباب کتابت بکمال
گر از این پنج یکی راست قصوری حاصل
ندهد فایده گر سعی نمائی صد سال

فصل چهارم در بیان قلم تراشیدن اول باید که قلم سرخ و سفید که سختی آن متوسط بود و دو قلمتراش که یکی باریک و تنگ و تیز باشد از جهة

خانه قلم خالی کردن و یکی ثقیل و تیز باشد از جهة قط کردن قلم تا در وقت قط نلرزد و نی قط رسیده چنانکه ناخن در و فرو نرود و بعد از اینها در قلم تراشیدن شروع کند و اجزا ستة را بعمل آورده و اجزا ستة فتح و شق و انسی و وحشی و مغز و قط و شرط فتح قلم نسخ تعلیق آنست که محرف باشد یعنی چون بر پهلوی چپ فتح قلم نگرند ار چهار دانک اول فتح قط محرف سطح آید و اگر قلم خفی و اگر جلی باشد بقدر ده نقطه آن قلم درازی فتح قرار دهد و بعضی نقطه محرف

دانسته اند و بعضی نقطه جزم و قلمی که بسیار
جلی باشد اگر فتح کوته تر باشد می تواند بود و شرط
شق آنست که چون فتح بگیرد پشت قلم بر روی
نی قط نهد و با انگشت چنان زور کند که وسط
آن شکافد و نهایت شق با چهار دانگ فتح
باشد و این شق بهترین شقوقست و انسی و
وحشی برابر باید چنانکه مولانا فرموده اند
انسی و وحشیش برابر کن چار دانگ و دو دانگ
و شرط مغز آنست که بقدر یکدانگ قط قلم باشد
و تا یکدانگ و نیم نیز نوشته اند و زیاده ازین

خطاست و شرط قط آنست که وسط باشد
چنانکه مولانا فرموده **شعر** گر محرف کنی خطا باشد
متوسط کنی روا باشد و طریق دانستن قط
محرف و متوسط و جزم آنست که مربعی متساوی
الاضلاع وضع کنند و از زاویه طرف راست
باید خط بکشند تا از زاویه برابر آن چنانکه دو مثلث
ظاهر شود و آن خط را محرف گویند و باید
زاویه که اول شروع کرده در قط محرف تا
میان قائمه برابر در مثلث زیرین خطی بکشند
این را قط متوسط دانند و طرف بالای این

خط را مایل بحرف و طرف زیر را مایل بجزم

وصورت آن اینست

وچون قلم تیز اشند خاک

بر پشت آن بمالند تا اگر چربی داشته باشد جذب

کند و بعد از آن قلم را بنقطه تجربه نمایند

فصل پنجم در آداب مرکب ساختن چون ده مثقال

دوده چربی گرفته بدست آورد باید که چهل مثقال

صمغ را در آب کند تا چون عسل شهد شود

وآن دوده را در کاسه کند و چهار دانگ

صمغ را هم در کاسه کرده آنقدر کف بمالد که آن

دوده کشته شود و بعد از آن از دو دانگ صمغ را

یک مقابل آب اضافه کند تا روانتر شود و آنرا نیز

دران کاسه ریزد و با آن دوده بیامیزد چنانکه

آنرا در شیشه تواند کرد پس آنرا در شیشه کند یا در ظرفی

که مثل آن باشد چنانکه تا نصف آن شود و سر آنرا

محکم ببندد و آنرا بجنباند تا کمال آمیختگی پیدا

کند و هر چند بیشتر بجنباند صلایه بیشتر خواهد یافت

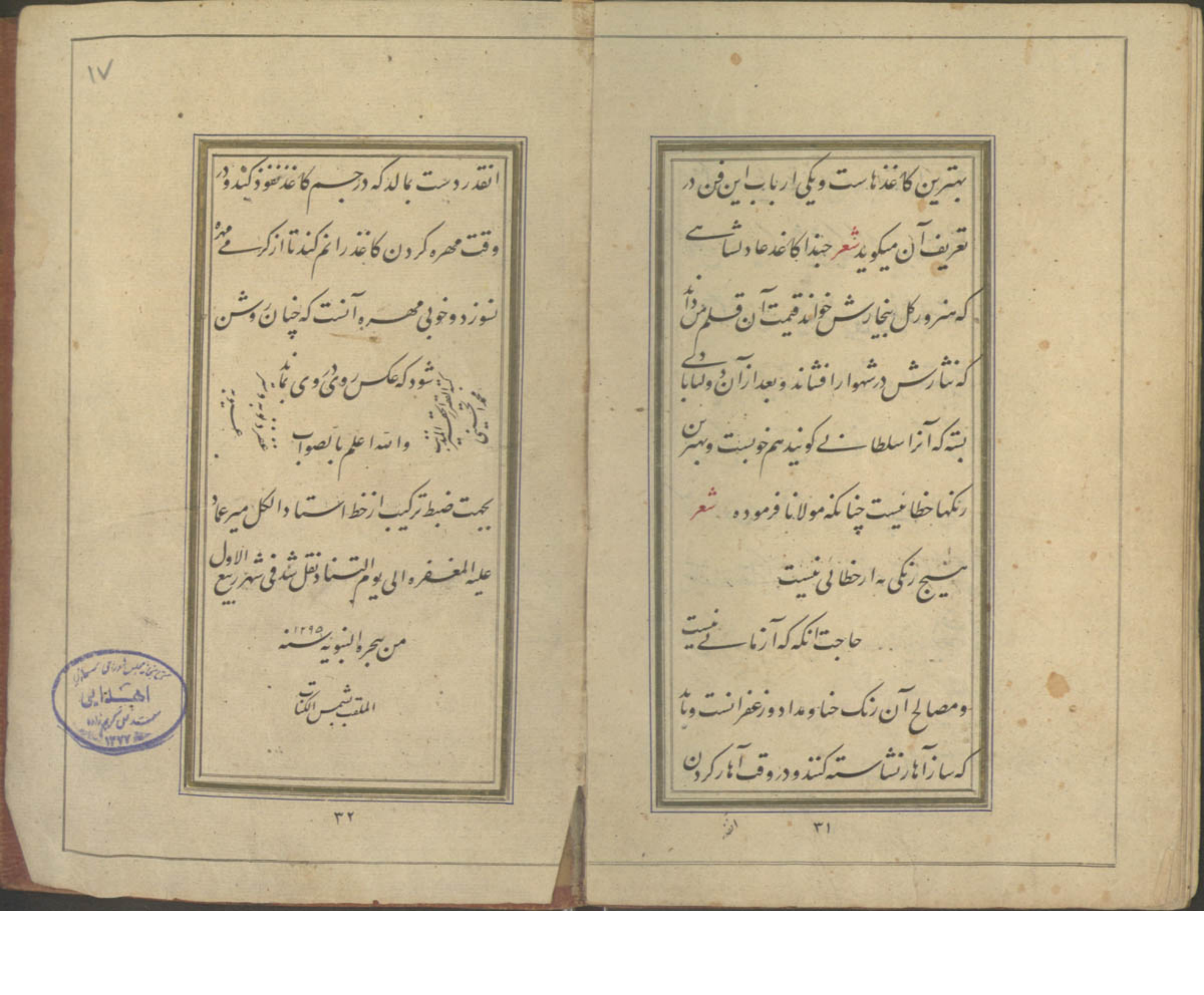
واقل مرتبه ده روز بجنبانید و بعد از آن

چهل مثقال زاج سیاه را در آب کند تا گداخته شود

وصاف کند و بعد از آن هشتاد مثقال مازو را

خرد کرده تا نیم مثقال زعفران و دو دانگ صبر
و دو مثقال افتیمون و ده مثقال پوست گردکان
سبز و دو مثقال نیل را در نیم آب بجوشانند تا نصف
آید و آنرا صاف کنند و از آن آب زاج اندک اندک
در وریزد و قلم را آنجا زده نویسد و تجربه کند تا رنگ
آن فربه شود و این انبر اگر اندک صمغی اضافه
کند مرکبی فربه خواهد بود غرض که اعتدال
او آنست که فربه اعلا شود و واقف باشد که زاج
زیاد نباشد که مرکب را میسوزد و بعد از آن مرکب را
از شیشه بدر آورد و از این آب زاج و مازو اندک

اندک بروریزد و تجربه کند تا باعتدال آید اما باید
که صمغ و دوده که در شیشه میکنند که بجنبانند چنان
نباشد که قبول لت نکند یعنی خیلی غلیظ باشد
و الا چندانکه بجنبانند صلایه نخواهد یافت و این
نوع مرکب ساختن چند فایده دارد که آن نوع
که در هاون میسازند ندارد یکی آنکه چون در اندرون
شیشه است از گرد و خاک محفوظ است دیگر آنکه هم
آن مرکب یک نوع صلایه می یابد برخلاف
هاون که بعضی صلایه می یابد فصل ششم در ترتیب کردن
کاغذ بدانکه کاغذ عادلشاهی که کم دانه باشد



بهترین کاغذهاست و یکی از ارباب این فن در
تعریف آن میگوید شعر حبذا کاغذ عادلشاهی
که هنر و رگل نگارش خواند قیمت آن قلم من داند
که نثارش درشهوار افشاند و بعد از آن دولتابادی
بسته که آنرا سلطانی گویند هم خوبست و بهترین
رنگها خطائیست چنانکه مولانا فرموده شعر

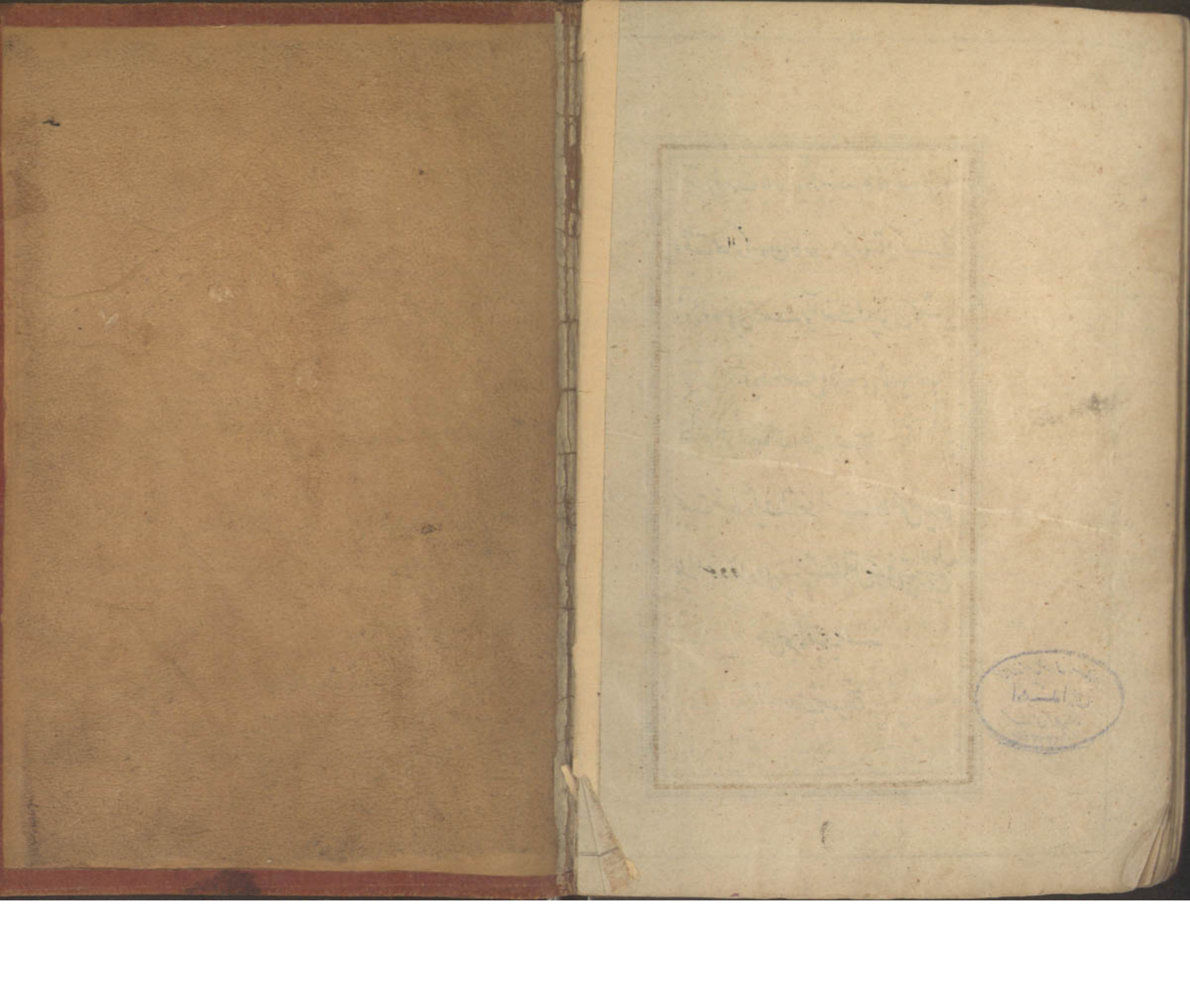
هیچ رنگی به از خطائی نیست
حاجت آنکه که آزمائی نیست

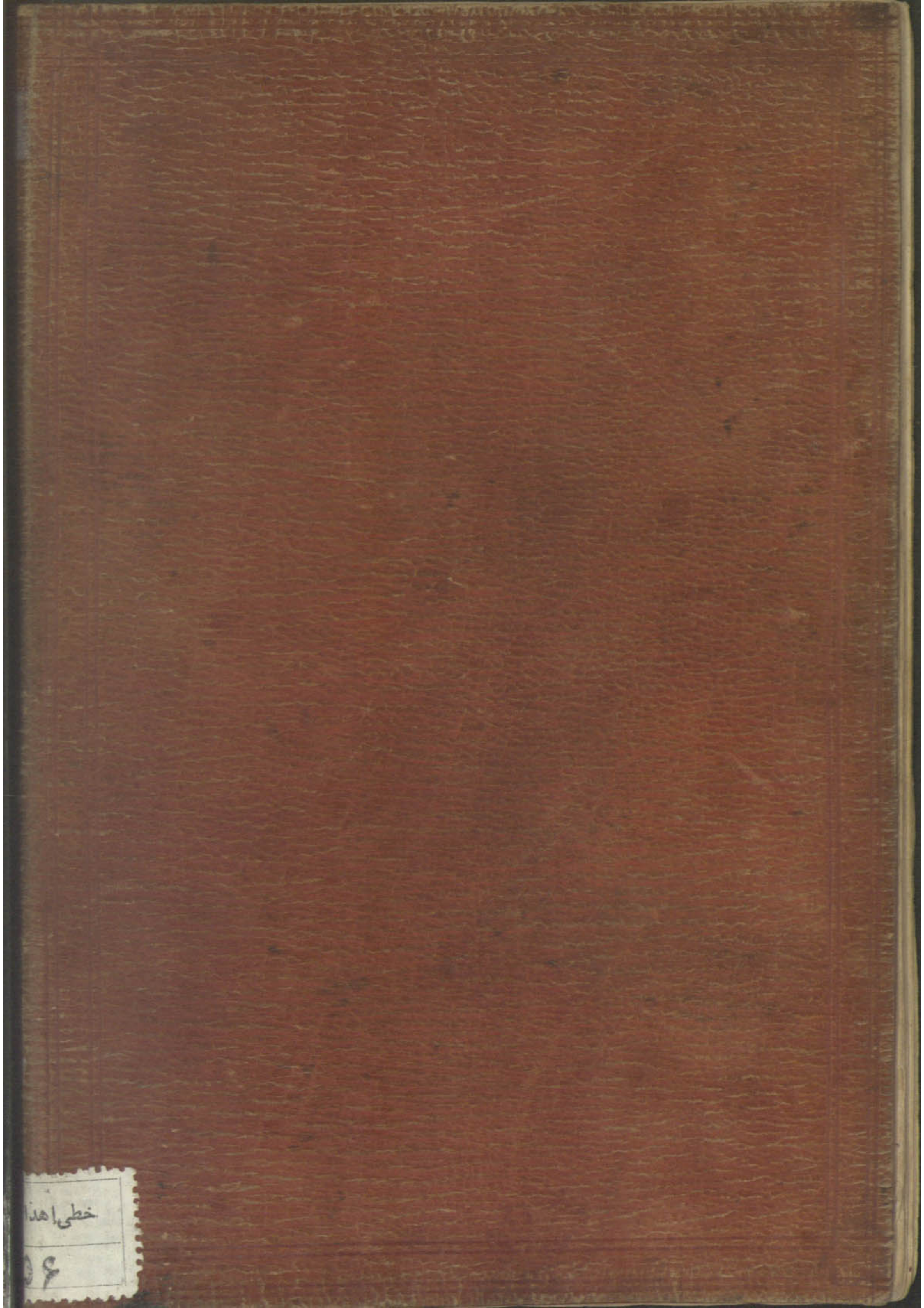
و مصالح آن رنگ حنا و مداد و زعفرانست و باید
که ساز آهار نشاسته کنند و در وقت آهار کردن

آنقدر دست بمالد که در جسم کاغذ نفوذ کند و در
وقت مهره کردن کاغذ را نم کنند تا از گرمی مهره
نسوزد و خوبی مهره آنست که چنان روشن
شود که عکس روی در وی نماید

والله اعلم بالصواب

بجهت ضبط ترکیب از خط استاد الکل میرعماد
علیه المغفره الی یوم التناد نقل شد فی شهر ربیع الاول
من هجرة النبویه سنه ۱۲۹۵
الملقب شمس الکتاب




خطی اهدا
۶